هو العلیم

عدم تنافی علم ائمه علیهم السلام به زمان و مکان شهادت خود با مفاد آیه ﴿و لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة﴾

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

افق وحی

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در این مقاله که برگرفته شده از کتاب افق وحی می باشد به بررسی عدم تنافی علم ائمه علیهم السلام به زمان و مکان شهادت خود با مفاد آیه ﴿و لاتلقوا بأيديكم الي التهلكة﴾  از نقطه نظر شرعی و عقلی پرداخته شده است.

از آنجا که امام علیه السّلام و غیر او از اولیای الهی دارای علم به وقایع و حوادث آینده‌اند و علم حجیّت ذاتی داشته و عالم به آن موظّف و مکلّف به متابعت آن می‌باشد، چرا و به چه دلیل و ملاحظه‌ای آنان به این علم ترتیب اثر نمی‌دادند و خود را از وقوع حوادثی که برایشان خطری ایجاد می‌نمود محفوظ نمی‌داشته‌اند؟ و مگر آیه شریفه نمی‌فرماید ﴿و لاتلقوا بأيديكم الي التهلكة﴾ «با دست خویش خود را به هلاکت میندازید.»

چرا با وجود اخبار أمیرالمؤمنین علیه السّلام از واقعه شب نوزدهم و شهادت خود به دست ابن ملجم اقدامی در جلوگیری از این واقعه ننمودند و چرا در آن شب به مسجد برای اداء نماز رفتند؟[[1]](#footnote-1)

و چرا امام حسن مجتبی علیه السّلام با وجود علم و اطّلاع بر نیّت پلید جعده عیال خود و وجود سمّ در شیر از آن احتراز نکردند؟[[2]](#footnote-2) و چرا سیّدالشّهداء علیه السّلام با وجود اخبار از وقایع عاشوراء که حتّی تا شب آخر این خبرها و بیان وقایع ادامه داشت درصدد جلوگیری از آن برنیامدند و آن فجایع و مصائب اتفاق افتاد؟[[3]](#footnote-3)

و چرا امام رضا علیه السّلام با اطّلاع قبلی از نیّت مأمون و حتّی اخبار آن به بعضی از موالیان خود اقدام به خوردن آن انگور زهرآلود نمودند.[[4]](#footnote-4) و همینطور این سؤالات نسبت به اولیای الهی و عرفاء باللَه نیز وارد خواهد بود. حال جمع بین این دو مسأله چگونه است، و چگونه با وجود حجیّت و الزام قطع بر متابعت، انسان می‌تواند علم و قطع خود را نادیده بگیرد و توجّهی بدان ننماید و امور خود را به دست تقدیر بسپارد؟

پاسخ این سؤال این است که ما در حجیّت قطع و علم بحث و اشکالی نداریم و به طور کلّی مسأله حجیّت علم و قطع یک مسأله عقلی و برهانی است و قضایای عقلیّه قابل استثناء نمی‌باشند در هر جا و هر زمان، زیرا حقیقت علم کشف از واقع است و واقع در ظروف مختلف و شرائط گوناگون که تغییر نمی‌کند آنچه که بر حسب شرائط و مقارنات دستخوش تحوّل و تغیّر می‌شود امور اعتباری و استحسانات عرفیّه و ملاکات شرعیّه است که دائماً در حال تحوّل‌اند. چنانچه ملاک در حرمت شرب خمر وجود فساد و افساد در شرائط و ظروف عادی است امّا در صورت تبدّل شرائط و احتمال خطر مرگ آن ملاک جای خود را به مراعات نفس و حفظ آن از هلاکت در شریعت می‌دهد و ملاک متأخّر موجب رفع حرمت و اباحۀ شرب بلکه وجوب آن می‌شود.

بنابراین نفس علم به وجود خمر موجب حرمت نمی‌شود بلکه وجود ملاک حرمت در این شرب از ناحیه شارع معتبر شده است و به واسطه علم به خمر آن ملاک تنجّز پیدا می‌کند.

## نفس اطّلاع بر خطر موجب وجوب احتراز نمی‌شود

حال به این نکته می‌رسیم که آیا نفس اطّلاع بر یک خطر موجب وجوب احتراز از آن است و به هر نحو باید انسان از مواجهۀ با آن خطر پرهیز کند یا اینکه به جهت وجود ملاک در این قضیّه شارع مقدس احتراز از هلاکت و خطر را واجب گردانیده است. به تعبیر دیگر سؤالی که در اینجا مطرح است این است که اگر از ناحیه شارع حکم به وجوب حفظ نفس و دوری از هلاکت و اضرار بر بدن نبود و افراد از نقطه نظر شرعی هیچ الزامی بر حفظ نفس نداشتند باز این ملاک که موجب وجوب احتراز است وجود داشت یا خیر؟ قطعاً پاسخ منفی است، زیرا با ترخیص شارع در وقوع هلاکت دیگر چه ملاکی برای پرهیز باقی می‌ماند و مکلّف در این حال به چه الزامی موظّف به حفظ و حراست از خود می‌باشد.

لذا ما می‌بینیم همین قتل نفس چه به صورت خودکشی یا کشتن غیر که از ناحیه شارع حرام و از گناهان موبقۀ کبیره شمرده شده است برای دفاع از کیان اسلام واجب خواهد شد، و یا اگر جان امام علیه السّلام در معرض خطر قرار گیرد حفظ جان او ولو به قیمت کشته شدن انسان واجب است، چرا؟ چون در اینجا آن ملاک که هلاکت نفس است به ملاک دیگر که تجرّد و تقرّب انسان به حضرت حقّ است تغییر پیدا می‌کند. و با تغییر ملاک حکم از حرمت به وجوب متحوّل می‌شود.

در ملاک قبلی آنچه موجب حرمت و احتراز بود هلاکت بود، هلاکت یعنی نیستی، یعنی پوچی، یعنی بیهودگی، یعنی بوار، یعنی از دست دادن فرصت‌ها، یعنی از بین بردن استعدادها، یعنی تباهی، و در یک کلمه، یعنی نابودی نفس و روح انسان و تثبیت خسارت و بدبختی و تهی دستی.

امّا در ملاک بعد، از دست دادن جان و نفس، یعنی تحصیل رضای پروردگار، یعنی فوز و رستگاری، یعنی رسیدن به مقام تجرّد و رضوان، یعنی عبور از بوادی نفس امّاره و اوهام و تخیّلات، یعنی پشت پا زدن به هر چه ما سوی اللَه‌ است، یعنی ورود در عالم بهاء و عظمت حقّ، یعنی ختم پرونده به سعادت و فلاح؛ چنانچه أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: فُزتُ و رَبِّ الکَعبَة،[[5]](#footnote-5) و سیّدالشّهداء علیه السّلام فرمود: إنِّی لا أرَی المَوتَ إلاّ سَعادَةً ولا ‌الحَیوةَ مَعَ الظّالِمِینَ إلاّ بَرَما.[[6]](#footnote-6)

بنابراین با تحوّل ملاک دیگر چه جای شکّ و تردید در احتمال ضرر است که انسان را ملزم به اجتناب کند. کسی که به یک بیماری مهلکی گرفتار شده است آیا برای رهائی از آن هیچ فکر می‌کند که چرا باید میلیون‌ها صرف کند و این اموال را به جیب افرادی دیگر بریزم و بی‌خود و بی‌جهت بر باد دهم؟ یا اینکه تفکّر عاقلانه و خرد پسندانه اقتضا می‌کند که هر چه در راه سلامتی و بهبود سلامتی و تندرستی خرج و صرف نماید ارزش و اعتبار دارد و این یک حکم عقلی و مبنای عقلائیه است و اگر چنین نکند مورد مذمّت عقل و عقلاء واقع می‌شود. بنابراین چنانچه امام علیه السّلام و یا ولیّ الهی و یا حتّی افراد عادی به نحوی از این گونه مطالب درباره خود باخبر شدند از آنجا که این واقعه را یک تقدیر و مشیّت امضاء شده از ناحیه پروردگار می‌دانند، دیگر از نقطه نظر شرعی تکلیف برداشته شده و به جای آن تکلیف و حکم دیگری جایگزین می‌‌شود که آن عبارت از استقبال آن حادثه و واقعه با طیب خاطر و رضایت تام و تسلیم کامل نفس است.

بنابراین اینکه وقوع در خطر چه از نظر عقلی و چه از نظر شرعی موجب وجوب پرهیز و احتراز است به جهت این است که آن باعث اتلاف و نابودی انسان و اضمحلال آن است و امّا اگر موجب تحصیل رضا و مشیّت الهی گردد خود عین سعادت و فلاح و رستگاری است و نه عقلاً و نه شرعاً محذوری در این اقدام نمی‌باشد.

آنکه این مردن به نزدش تهلکه است \*\*\* نهی لا تلقوا بگیرد او به دست [[7]](#footnote-7)

## این از نقطه نظر شرعی و امّا از جهت عقلی و فلسفی:

آنچه از حوادث و قضایا که در این عالم ظهور پیدا می‌کند بر اساس قانون علّیّت تخلّف ‌ناپذیر خواهد بود یعنی چه ما خدای متعال را مسبّب اصلی و علّت تامّ در تأثیر حوادث بدانیم یا ندانیم، هر چه که به عنوان یک واقعه در دنیا صورت می‌پذیرد قطعاً به دنبال و نتیجه یک سری علل و معلولاتی پیوسته و منسجم تحقّق پیدا کرده است و آن حادثه خواهی نخواهی در صورت تحقّق علّت تامّه یعنی آن رویداد آخر که نتیجه آن وقوع این پدیده و حادثه است به وقوع خواهد پیوست، چه ما بخواهیم یا نخواهیم.

حال اگر فردی از وقوع چنین حادثه‌ای اطّلاع و علم حاصل نماید آیا می‌تواند با نفوذ و فعل خود از وقوع آن جلوگیری نماید؟ در این صورت چه فرقی بین او و شخصی که بدون اطّلاع از آن حادثه بدان مبتلا می‌شود وجود دارد؟ زیرا بر فرض علم قطعی به وقوع یک حادثه اگر آن قضیّه با اقدام این شخص منتفی شود پس معلوم می‌شود علم او علم نبوده است بلکه تخیّل و توهّم بوده است، و اگر علم آن شخص علم صحیح به معنای انکشاف واقعی یک حادثه بوده پس چگونه ممکن است خلاف آن در آینده ثابت گردد؟

اولیای الهی در این گونه موارد مثل سایر افراد نیستند که خود سالیان سال مردم را به استعداد و آمادگی برای مرگ فرا خوانند و مرگ را یک قنطره و پلی برای انتقال به عالم دیگر بدانند و با کلمات زیبا و فریبنده آنچنان در این باره سخن گویند که شنونده‌ را گمان رود که این گوینده خود هر لحظه مشتاقانه و بی‌صبرانه در انتظار مرگ نشسته و ساعت ‌شماری می‌کند، امّا همین که عارضه‌ای برای او پیش آمد و طبیب از بیماری لاعلاج او خبر داد و برای ادامه حیاتش مهلت شش ماه را معیّن کرد از شدّت غصّه و ناراحتی چنان به هم بریزد که دنیا را بر سر خود خراب ببیند و از شدّت اندوه آن مهلت شش ماهه به دو ماه تقلیل پیدا کرده زودتر از موعد مقرّر رهسپار عالم آخرت شود. می‌دانید چرا؟ چون این شخص یک عمر فقط سخن گفته است و با حرف و کلام با مردم بازی کرده است و خود را برای مواجهه با این چنین روزی اصلاً و ابداً آماده نکرده است.

## اشتیاق اولیاء الهی به مرگ و لحظه شماری برای آن

امّا اولیای باللَه چون حیات خود را با وصول به مدارج فعلیّت و ورود در عالم عزّ و عظمت حقّ سپری کرده‌اند برای چنین روزی لحظه ‌شماری می‌کنند و به فرمایش أمیرالمؤمنین علیه السّلام:

و لَو لا الأجَلُ الَّذِی کُتِبَ لَهُمْ لَم تَستَقِرَّ أرواحُهُم فی أجسادِهِم طَرفَةَ عَینٍ شَوقًا إلَی الثَّوابِ و خَوفًا مِنَ العِقاب[[8]](#footnote-8)

«و اگر نبود آن اَمَدْ و مهلتی را که برایشان نوشته شده است، به اندازه یک لحظه ارواح آنها در بدن‌هایشان قرار نمی‌گرفت به جهت شوق به رضوان ‌الهی و خوف از حساب اعمال در روز قیامت.»

بیاد دارم سه سال قبل از فوت مرحوم والد ـ رضوان اللَه علیه ـ که به علّت کسالت قلبی در بیمارستان قائم مشهد مقدس بستری بودند و من شبانه‌روز در خدمتشان بودم روزی راجع به بعضی از مسایل پس از حیات خود سفارشاتی به من می‌فرمودند و چنین می‌نمود که گویا زمان ارتحال ایشان نزدیک است، از جمله مطالبی که می‌فرمودند اینکه:

این مجالس صبح‌ها ـ اعیاد و شهادت‌های ائمه علیهم السّلام ـ به همین کیفیّت و نحوه‌ای که الآن هست باید چه در زمان حیات و چه در ممات در این منزل منعقد شود و شما بر این قضیّه باید نظارت داشته باشی.

و دیگر اینکه اگر من از دنیا رفتم کسی را خبر نکنید و ارحام و آشنایان را از شهرستان‌ها به مشهد نکشانید، آنها در همان جا برای من فاتحه‌ای بخوانند کافی است. و نیز مرا پائین پای حضرت علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام دفن کنید و در مرتبه بعد پشت سر حضرت، و راضی نیستم بالای سر و یا مقابل امام علیه السّلام دفن شوم زیرا این عمل جسارت محسوب شده و جائز نیست. و در برقراری مجالس ترحیم فقط سه روز مجلس قرائت قرآن و عزاداری سیّدالشّهداء علیه السّلام باشد و منبری دعوت نکنید و مراسم هفت و سال نگیرید و اربعین برای غیر سیّدالشّهداء علیه السّلام اشکال دارد و مراسم سال اختصاص به چهارده معصوم دارد در اسلام توصیه به برقراری مجالس سال و به عبارت امروز سالگرد نشده است و اینها همه از بدعتها و امور من‌درآوردی در مذهب و سنن است، و باید مردم آن را ترک گویند. و فرمودند: من در این کسالت به آن طرف رفتم و برگشتم و به من گفتند: چندان از عمر تو باقی نمانده است سعی کن این تألیفات را هر چه زودتر به جائی برسانی گرچه تمام نخواهد شد. و نیز بعضی از امور دیگر را سفارش نمودند.

من در این هنگام قدری مکدّر و اندوهگین شدم و از بیان این مطالب محزون گشتم، ایشان که متوجّه حالت من شدند رو به من کردند و درحالیکه روی تخت تقریباً خوابیده بودند فرمودند:

آقای سید محمّد محسن از این مطالب ناراحت شدی، تو نمی‌دانی من الآن چقدر خوشم و در چه نشاطی بسر می‌برم و درحالیکه دستشان را به سمت جلو دراز کرده بودند دوباره فرمودند: آقاجان من خوشم و این کلمه را قدری کشیدند به طوری که کاملاً آثار سرور و بهجت و انبساط از وجنات ایشان مانند آفتاب هویدا بود. و این بنده حقیر هنوز پس از گذشت هجده سال از آن واقعه لذّت و حلاوت آن حالت را از یاد و خاطر نبرده‌ام.

آری این‌ چنین است حال و هوای عرفاء باللَه و اولیای الهی که برای حرکت به سوی دار بقاء لحظه ‌شماری می‌کنند و پیک رحیل را در رسیدن لحظه موعود چون شهد و عسل در جان شیرین قرار می‌دهند و چون معشوق دیرین به سینه می‌فشرند تا هر چه زودتر اوقات فراق به لحظات روح بخش وصال مبدّل گردد.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام نه تنها از واقعه شب نوزدهم مطّلع بود و آن را برای بسیاری از اصحاب و اقرباء خود بیان کرده بود بلکه خود پیش‌‌آپیش آن حادثه به استقبال آن می‌رفت و آن را به سمت خود هدایت می‌نمود.[[9]](#footnote-9) او با آنکه قاتل خود را می‌شناسد و می‌داند که چه در زیر عبای خود پنهان کرده است به مسجد می‌آید و او را که به رو به زمین خوابیده است برای اداء نماز از خواب بیدار می‌کند و به او می‌گوید وقت نماز است برخیز که می‌دانم چه چیزی در زیر عبای خود پنهان کرده‌ای و چه نیّتی در سر داری که از انجام آن آسمان‌ها و زمین به لرزه در می‌آید و قاتل خود را از خواب بیدار می‌کند و به احدی از اصحاب نمی‌گوید که این شخص قاتل من است او را بگیرید و حبس کنید و بکشید، چرا؟ چون او مجری مشیّت و اراده الهی است نه فرار کننده از قضاء و تقدیر او. و این است معجزۀ علیّ بن أبی‌طالب.[[10]](#footnote-10)

## اعجاز أمیر مؤمنان علیه السّلام در تطبيق مشيّت الهي با ظواهر عالم مادّه بود

اعجاز علیّ در ردّ شمس و کندن درب قلعۀ خیبر و امثال اینها نبود، اعجاز علیّ در تطبیق مشیّت الهی با ظواهر عالم مادّه و شهادت و اداء تکلیف بر اساس اراده و خواست پروردگار است. و این‌ چنین است که راه را به ما نشان می‌دهد و ما را به این مکتب و منهج دعوت می‌کند و به همین جهت است که فعل او در ابدیّت اسوه و سرمشق آزادگان و ره‌روان طریق قرب و تجرّد قرار گرفته است.

اعجاز أمیرالمؤمنین در امور تکوینی و انجام خرق عادت صرفاً بیان‌گر سلطه ولائی و نشانگر موقعیّت و مقام والای امامت و ولایت بود و اضافه بر این حاصلی برای ما و روش و منهاج و حرکت ما ندارد امّا آنچه مسیر ما را مستقیم و از انحراف و اعوجاج جلوگیری می‌کند این قضایا و مسائل صادره از او است. ما به این معجزات باید توجّه کنیم و آنها را به کار بندیم تا بتوانیم پای خود را جای پای علی بگذاریم.

1. سوره البقرة (٢) قسمتی از آیه ١٩٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. بصائرالدرجات، ص ٨٨: ٧ ـ حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسی عن إبراهیم بن مهزیار عن محمد بن عبد الوهاب عن إبراهیم بن أبی البلاد عن أبیه عن بعض أصحاب أمیرالمؤمنین قال دخل عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله علی أمیر المؤمنین علیه السّلام فی وفد مصر الذی أوفدهم محمد بن أبی بکر ره و معه کتاب الوفد قال فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال أنت عبد الرحمن لعن الله عبد الرحمن قال نعم یا أمیر المؤمنین أ ما و الله یا أمیر المؤمنین إنی لأحبک قال کذبت و الله ما تحبنی ثلاثا قال یا أمیر المؤمنین أحلف ثلاثة أیمان أنی أحبک و أنت تحلف ثلاثة أیمان أنی لا أحبک قال ویلک أو ویحک إن الله خلق الأرواح قبل الأبدان بألفی عام‏ فأسکنها الهواء فما تعارف منها هنالک ائتلف فی الدنیا و ما تناکر منها اختلف فی الدنیا و إن روحی لا تعرف روحک قال فلما ولی قال إذا سرکم أن تنظروا إلی قاتلی فانظروا إلی هذا قال بعض القوم أ و لا تقتله أو قال تقتله فقال من أعجب من هذا تأمرونی أن أقتل قاتلی لعنه الله. [↑](#footnote-ref-2)
3. الخرائج ‏و الجرائح، ج ١، ص ٢٤١: رویَ عَنِ الصّادِقِ عَنْ آبائِهِ علیه السّلام أنَّ الْحَسَنَ علیه السّلام قالَ لأهْلِ بَیْتِهِ إنّی أموتُ بِالسَّمِّ کَما ماتَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فقالوا و مَنْ یَفْعَلُ ذَلِکَ قالَ امْرَأتی جَعْدَةُ بِنتُ الأشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ فَإنَّ مُعاویةَ یَدُسُّ إلَیْها و یَأمُرُها بِذَلِکَ قالوا أخْرِجْها مِنْ مَنْزِلِکَ و باعِدْها مِنْ نَفْسِکَ قالَ کَیْفَ اُخْرِجُها و لَمْ تَفْعَلْ بَعْدُ شَیْئًا و لَوْ أخْرَجْتُها ما قَتَلَنی غَیرُها و کانَ لَها عُذرٌ عِندَ النّاسِ فَما ذَهَبَتِ الأیّامُ حَتَّی بَعَثَ إلَیها مُعاویةُ مالاً جَسیمًا و جَعَلَ یُمَنّیها بِأن یُعطیها مِائَةَ ألفِ دِرهَمٍ أیضًا و یُزَوِّجَها مِن یَزیدَ و حَمَلَ إلَیها شَربَةَ سَمٍّ لِتَسقیها الحَسَنَ فَانصَرَفَ إلَی مَنزِلِهِ و هو صائِمٌ فَأخرَجَت له وَقتَ الإفطارِ و کانَ یَومًا حارًّا شَربَةَ لَبَنٍ و قَد ألقَت فیها ذَلِکَ السَّمَّ فَشَرِبَها و قالَ یا عَدوةَ اللهِ قَتَلتینی قَتَلَکِ اللهُ و اللهِ لا تُصیبینَ مِنّی خَلَفًا و لَقَد غَرَّکِ و سَخِرَ مِنکِ و اللهُ یُخزیکِ و یُخزیهِ فَمَکَثَ علیه السّلام یَومَینِ ثُمَّ مَضَی فَغَدَرَ مُعاویةُ بها و لَم یَفِ لَها بِما عاهَدَ عَلَیهِ [↑](#footnote-ref-3)
4. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٣٠: قال و قالَ شَیخُنا المُفیدُ بِإسنادِهِ إلَی أبی عَبدِ اللهِ علیه السّلام قالَ لَمّا سارَ أبو عَبدِ اللهِ مِنَ المَدینَةِ لَقیهُ أفواجٌ مِنَ المَلائِکَةِ المُسَوَّمَةِ فی أیدیهِمُ الحِرابُ عَلَی نُجُبٍ مِن نُجُبِ الجَنَّةِ فَسَلَّموا عَلَیهِ و قالوا یا حُجَّةَ اللهِ عَلَی خَلقِهِ بَعدَ جَدِّهِ و أبیهِ و أخیهِ إنَّ اللهَ سُبحانَهُ أمَدَّ جَدَّکَ بِنا فی مَواطِنَ کَثیرَةٍ و إنَّ اللهَ أمَدَّکَ بِنا فَقالَ لَهُمُ المَوعِدُ حُفرَتی و بُقعَتی الَّتی اُستَشهَدُ فیها و هی کَربَلاءُ فَإذا وَرَدتُها فَأتونی فَقالوا یا حُجَّةَ اللهِ مُرنا نَسمَع و نُطِع فَهَل تَخشَی مِن عَدو یَلقاکَ فَنَکونَ مَعَکَ فَقالَ لا سَبیلَ لَهُم عَلَیَّ و لا یَلقَونی بِکَریهَةٍ أو أصِلَ إلَی بُقعَتی. و أتَتهُ أفواجُ مُسلِمی الجِنِّ فَقالوا یا سَیِّدَنا نَحنُ شیعَتُکَ و أنصارُکَ فَمُرنا بِأمرِکَ و ما تَشاءُ فَلَو أمَرتَنا بِقَتلِ کُلِّ عَدو لَکَ و أنتَ بِمَکانِکَ لَکَفَیناکَ ذَلِکَ فَجَزاهُمُ‏ الحُسَینُ خَیرًا و قالَ لَهُم أ و ما قَرَأتُم کِتابَ اللهِ المُنزَلَ عَلَی جَدّی رَسولِ اللهِ أینَما تَکونوا یُدرِککُمُ المَوتُ و لَو کُنتُم فی بُروجٍ مُشَیَّدَةٍ و قالَ سُبحانَهُ لَبَرَزَ الَّذینَ کُتِبَ عَلَیهِمُ القَتلُ إلی‏ مَضاجِعِهِم و إذا أقَمتُ بِمَکانی فَبِما ذا یُبتَلَی هَذا الخَلقُ المَتعوسُ و بِما ذا یُختَبَرونَ و مَن ذا یَکونُ ساکِنَ حُفرَتی بِکَربَلاءَ و قَدِ اختارَها اللهُ یَومَ دَحا الأرضَ و جَعَلَها مَعقِلاً لِشیعَتِنا و یَکونُ لَهُم أمانًا فی الدُّنیا و الآخِرَةِ و لَکِن تَحضُرونَ یَومَ السَّبتِ و هو یَومُ عاشوراءَ الَّذی فی آخِرِهِ اُقتَلُ و لا یَبقَی بَعدی مَطلوبٌ مِن أهلی و نَسَبی و إخوَتی و أهلِ بَیتی و یُسارُ بِرَأسی إلَی یَزیدَ لَعَنَهُ اللهُ. فَقالَتِ الجِنُّ نَحنُ و اللهِ یا حَبیبَ اللهِ و ابنَ حَبیبِهِ لَو لا أنَّ أمرَکَ طاعَةٌ و أنَّهُ لا یَجوزُ لَنا مُخالَفَتُکَ قَتَلنا جَمیعَ أعدائِکَ قَبلَ أن یَصِلوا إلَیکَ فَقالَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ لَهُم نَحنُ و اللهِ أقدَرُ عَلَیهِم مِنکُم و لَکِن ﴿لیهلِکَ مَن هَلَکَ عَن بَیِّنَةٍ و یَحیی‏ مَن حَیَّ عَن بَیِّنَةٍ﴾. [↑](#footnote-ref-4)
5. المناقب، ج ٣، ص ٣١٢. [↑](#footnote-ref-5)
6. همان مصدر، ج ٤، ص ٦٨؛ لمعات الحسین علیه السّلام، ص ٤٥. [↑](#footnote-ref-6)
7. مثنوی معنوی، دفتر سوّم [↑](#footnote-ref-7)
8. شرح نهج البلاغة، (محمد عبده) ج ٢، ص ١٨٥. [↑](#footnote-ref-8)
9. الخصال، ج ٢، ص ٣٦٥: أتَی رَأسُ الیَهودِ عَلی بنَ أبی طالِبٍ علیه السّلام عِندَ مُنصَرَفِهِ مِن وَقعَةِ النَّهرَوانِ و هو جالِسٌ فی مَسجِدِ الکوفَةِ فَقالَ: یا أمیرَالمُؤمِنینَ إنّی اُریدُ أن أسألَکَ عَن أشیاءَ لا یَعلَمُها إلاّ نَبی أو وَصی نَبی قالَ سَل عَمّا بَدا لَکَ یا أخا الیَهودِ (الی ان قال ص ٣٨٢) فَقالَ علیه السّلام قَد وَفَیتُ سَبعًا و سَبعًا یا أخا الیَهودِ و بَقیت الاُخرَی و اوشِکُ بِها فَکانَ قَد فَبَکَی أصحابُ عَلی علیه السّلام و بَکَی رَأسُ الیَهودِ و قالوا یا أمیرَالمُؤمِنینَ أخبِرنا بِالاُخرَی فَقالَ الاُخرَی أن تُخضَبَ هَذِهِ و أومَأ بیدِهِ إلَی لِحیَتِهِ مِن هَذِهِ و أومَأ بیدِهِ إلَی هامَتِهِ قالَ و ارتَفَعَت أصواتُ النّاسِ فی المَسجِدِ الجامِعِ بِالضَّجَّةِ و البُکاءِ حَتَّی لَم یَبقَ بِالکوفَةِ دارٌ إلاّ خَرَجَ أهلُها فَزِعًا و أسلَمَ رَأسُ الیَهودِ عَلَی یَدَی عَلی علیه السّلام مِن ساعَتِهِ و لَم یَزَل مُقیمًا حَتَّی قُتِلَ أمیرُالمُؤمِنینَ علیه السّلام و اُخِذَ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ فَأقبَلَ رَأسُ الیَهودِ حَتَّی وَقَفَ عَلَی الحَسَنِ علیه السّلام و النّاسُ حَولَهُ و ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ بَینَ یَدَیهِ فَقالَ لَهُ یا أبا مُحَمَّدٍ اقتُلهُ قَتَلَهُ اللهُ فَإنّی رَأیتُ فی الکُتُبِ الَّتی اُنزِلَت عَلَی موسَی علیه السّلام أنَّ هَذا أعظَمُ عِندَ اللهِ عَزَّوجَلَّ جُرمًا مِنِ ابنِ آدَمَ قاتِلِ أخیهِ و مِنَ القُدارِ عاقِرِ ناقَةِ ثَمودَ.

و نیز بحار الأنوار، ج ٤٢، ص ١٩٤ از کنز الفوائد و العدد القویه؛ و صفحات ١٩٦، ٢٧٥، ٢٨٠، ٢٨١، ملاحظه شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. بحار الأنوار، ج ٥، ص ١١٤ و ١١٥: ٤٤ ـ فس، [تفسیر القمی‏] مُحَمَّدُ بنُ جَعفَرٍ عَن مُحَمَّدِ بنِ أحمَدَ عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدٍ السَّیّاری عَن فُلانٍ عَن أبی‌الحَسَنِ علیه السّلام قالَ: إنَّ اللهَ جَعَلَ قُلوبَ الأئِمَّةِ مَورِدًا لإرادَتِهِ فَإذا شاءَ اللهُ شَیئًا شاءوهُ و هو قَولُهُ و ما تشآؤون إلّآ أن یَشآءَ آللهُ رَبّ آلعالَمین٤٥ ـ فس، [تفسیر القمی‏] جَعفَرُ بنُ أحمَدَ عَن عَبدِ اللهِ بنِ موسَی عَنِ ابنِ البَطائِنی عَن أبیهِ‏ عَن أبی بَصیرٍ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قالَ: قُلتُ لَهُ قَولُهُ تَعالَی و ما تَشاؤُنَ إلاّ أن یَشاءَ اللهُ رَبُّ العالَمینَ قالَ لأنَّ المَشیةَ إلَیهِ تَبارَکَ و تَعالَی لا إلَی النّاسِ. [↑](#footnote-ref-10)